

## **On Contemporaryism and Anti-Contemporaryism:**

### **The Quarrel between Literary Past and Present in**

#### ***Tadhkira-Al-Shoara and Majales-Al-Nafayes***

**Saeid Radfar\***

**Mahmood Fotoohi Roodmajani\*\***

#### **Abstract**

Biographies have been a medium to reflect literary thoughts and ideas. Biographers have presented their ideas and sometimes reacted to their opponents through writing biographies. Therefore, it is expected that two contemporary biographers hold different and even opposite views on the literature of their time. Some of these biographers have defended the literature of their time and have written to confirm and consolidate it, though they have sometimes hardly criticized it. The late ninth century AH - coinciding with the last years of the Timurid government - was a historic turning point in the struggle between defending the literary past and present. In the present paper, we showed that *Tadhkira-Al-Shoara* and *Majales-Al-Nafayes*, as two biographies of the aforementioned period, were written to answer the question of “how do you see the literary situation of your time?” to which they provided different answers. Specifically, the present study showed that *Tadhkira-Al-Shoara* and *Majales-Al-Nafayes* are two literary works that, despite being written in a common temporal and spatial boundary, are dominated by two different and

\* PhD student in Persian language and literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran, [sinaradfar@yahoo.com](mailto:sinaradfar@yahoo.com)

\*\* Professor, Department of Persian Language and Literature, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author), [fotoohirud@gmail.com](mailto:fotoohirud@gmail.com)

Date received: 29/05/2021, Date of acceptance: 27/08/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

۱۰۴ کهن نامه ادب پارسی، سال ۱۲، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰

opposing attitudes towards their contemporary literature. One is written in defense of the currents and literary thoughts of its day, and the other stands against the literature of its day.

**Keywords:** Literary History, Tadhkira, Contemporaneity, Tadhkira-Al-Shoara, Majales-Al-Nafayes.

## درباب معاصرستیزی و معاصرگرایی (جدال گذشته و اکنون ادبی در تذکرهٔ الشعرا و مجالس‌النفائس)

سعید رادفر\*

محمود فتوحی رودمعجنی\*\*

### چکیده

تذکره‌ها محملی برای بازتاب تفکرات و عقاید ادبی بوده‌اند. تذکره‌نویسان از ره‌گذر این آثار آرای خویش را مطرح می‌کرده‌اند و گاه به عقاید مخالفشان واکنش نشان می‌داده‌اند. پس انتظار می‌رود دو تذکره‌نویس هم‌روزگار هم دربارهٔ ادبیات عصر خویش آرای متفاوت و گاهی متضاد داشته باشند. برخی از ایشان گاه مدافع ادبیات روزگار خود بوده و در تأیید و تثبیت جریان‌های ادبی عصرشان قلم زده و گاه بعضی از آن انتقاد کرده و به‌سختی بر آن تاخته‌اند. اواخر قرن نهم هجری، مصادف با آخرین سال‌های حکومت تیموریان، بزنگاهی تاریخی برای جدال میان طرف‌داری از گذشته و اکنون ادبی بوده است. تذکرهٔ الشعرا و مجالس‌النفائس دو اثر ادبی‌اند که باوجود نگاشته‌شدن در یک محدودهٔ زمانی و مکانی دو نگرش متفاوت و متضاد به ادبیات معاصرشان بر آن‌ها حاکم است. یکی در دفاع از جریان‌ها و تفکر ادبی روزگارش نوشته شده و دیگری برابر ادبیات عصرش ایستاده و درمقابل آن گذشته و عظمت آن را برجسته کرده است. نگارندگان در مقالهٔ حاضر نشان داده‌اند دو تذکرهٔ مزبور در پاسخ به سؤال «اوضاع ادبی روزگار خویش را چگونه می‌بینید؟» نوشته شده و به آن پاسخ‌هایی متفاوت داده‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** تاریخ ادبیات، تذکره، تذکرهٔ الشعرا، مجالس‌النفائس، معاصرستیزی، معاصرگرایی.

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران، sinaradfar@yahoo.com

\*\* استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسندهٔ مسئول)

fotoohirud@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۵



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

## ۱. مقدمه

قرن نهم هجری آبستن اتفاقات بزرگی بوده است. پس از این حوادث است که ایران متحمل تغییر و تحولات فراوانی شده است. از منظر سیاسی، قدرت تیموریان روی در زوال نهاده و صفویه درحال ریشه‌دواندن در ساختارهای سیاسی ایران بوده است. به موازات تغییر در سیاست، مذهب نیز متحول شده و تشیع در نظام دینی ایران جای‌گزین تسنن شده است. ادبیات نیز، به‌مثابه یکی از وجوه مهم فرهنگ، دست‌خوش تحولاتی شده است. پس از این سده، ادبیات فارسی از آن‌چه بدان شناخته می‌شد فاصله گرفت. این گسست به‌اندازه‌ای بوده که منجر شده برخی از مورخان ادبی نزدیک به زمان ما، درست یا نادرست، ادبیات عصر صفوی را کاملاً متمایز از ادبیات دوره‌های قبلش بدانند و سبک موسوم به هندی را مبتدل بخوانند. از میان همین عده، جامی را خاتم‌الشعرای پارسی قلمداد کرده و بر آن بوده‌اند که بعد از وی شاعر بزرگی سر برنیاورده است (مثلاً، بنگرید به رضازاده‌شفق ۱۳۱۳ ش: ۳۴۵).

باری، چنین مباد که گمان کنیم شاعران قرن نهم در همه وجوه ادبی زمان خویش شبیه و هم‌گام با جامی بوده و هریک به «خاتم‌الشعرا» بی‌شناخته می‌شده‌اند، بلکه شمار فراوانی از ایشان روی دیگر سکه شعر و شاعری به‌شمار می‌آیند. به‌همین نحو، منتقدان ادبی این سده دربرابر وضعیت شعر و شاعری دوره‌شان هم‌صدا و هم‌رأی نبوده‌اند. یکی مدافع ادبیات عصر خویش بوده و دیگری به آن حمله کرده است. آن‌چه در این جستار توضیح داده خواهد شد تفاسیر متفاوتی است که منتقدان ادبی، تذکره‌نویسان قرن نهم، از شعر و اوضاع ادبی این سده ارائه کرده‌اند.

نگارندگان در این جستار به این پرسش‌ها پاسخ خواهند داد: نگرش‌های رایج میان تذکره‌نویسان این قرن کدام‌ها بوده است؟ سنجه‌های قضاوت تذکره‌نویسان چه بوده و از چه روی باهم متفاوت بوده است؟ ایشان با چه معیاری شعر و شاعران هم‌عصرشان را سنجیده‌اند که یکی مدافعش شده و دیگری به آن حمله برده است؟ پاسخ به پرسش‌هایی از این دست اسباب و علل موضع‌گیری‌های متفاوت تذکره‌نویسان قرن نهم را درمقابل شعر و شاعران روشن خواهد کرد. *تذکره‌الشعرا* (نگارش: ۸۹۲ ق) و *مجالس‌النفائس* (نگارش: ۸۹۶ ق) اصلی‌ترین منابع تحقیق حاضرند.

## ۲. دو دیدگاه رودررو: گذشته یا اکنون ادبی

بحث را با دو گزاره از تذکره‌های یادشده آغاز می‌کنیم که ناظر بر وضعیت شعر و شاعری در قرن نهم‌اند:

این فرقه همیشه نزد سلاطین کام‌کار و اعیان روزگار محترم و مقبول بوده‌اند ... در این روزگار پایه قدر این فرقه شکست یافته و متنزل شده است. به سبب آن که ناهلان و بی‌استحقاقان مدعی این شغل شده‌اند، هر جا گوش کنی زمزمه شاعری است و هر جا نظر کنی لطیفی و ظریفی و ناظری است، اما شعر از شعر و ردیف از ردیف نمی‌دانند (دولت‌شاه سمرقندی ۱۹۰۰ م: ۱۰).

شعرا و خوش‌طبعان این دور خجسته و روزگار فرخنده، که در یمن دولت و نتیجه تربیت سلطان صاحب‌قران در اغلب اقسام شعر، خاصه در طرز غزل که از دیگر اقسام آن روح‌پرور و نشاط‌انگیزتر است، سلاست و لطافت ترکیب را به‌اوایل رسانیده و نزاکت و غرابت معنی را تا آن‌جا که شرط است به‌جای آورده‌اند (نویسی ۱۳۶۳: لو).

هر دو گزاره نقل شده از تذکره‌نویسانی است که در یک بازه زمانی و مکانی آثارشان را نوشته‌اند. هم دولت‌شاه هم نویسی در دهه آخر سده نهم هجری و در هرات تذکره نگاشته‌اند. هر دو گزاره نیز در پاسخ به پرسشی یک‌سان بیان شده‌اند. گویی از صاحبانشان پرسیده شده که وضع شعر و شاعری روزگارتان را چگونه می‌بینید و می‌سنجید؟ برخلاف این پرسش یک‌سان، پاسخ‌ها (گزاره‌ها) دیگرگون و نایک‌سان است. اکنون باید پرسید چرایی این ناسازی در چیست؟

تخالف و ناسازی میان دو گزاره مزبور را می‌توان به تقابل میان دو نهاد تعبیر کرد؛ نهادی که شعر و شاعر معاصرش را وقعی نمی‌نهد و از آن روی برمی‌گرداند و نهاد دیگری که شعر معاصرش را ارزش‌مند و قابل توجه قلمداد می‌کند. اولی از معاصرانش اعراض می‌کند و به گذشته می‌پردازد و دیگری به معاصرش می‌گراید. چنین تقابلی میان گذشته و اکنون پیوسته برقرار است.

اکنون در ابتدای حضور و بروزش زیر سایه گذشته قرار دارد. از منظر زیبایی‌شناسی، زبانی، و فکری، گذشته به سبب دیرینگی و ریشه‌گرفتنش در فرهنگ، قدرت‌مند و واجد حقیقت و اصالت است. این نهاد معتقدانش را مجاب کرده که تداوم و ماندگاری‌اش در طول زمان باعث اصالت و حقیقتش شده است. لکن، اکنون در تلاش است تا از این قدرت بکاهد و از زیر سلطه خارج شود. این دو در جدالی مداوم سعی می‌کنند تا خویش را

به اثبات برسانند. گذشته سربازانی قوی به خدمت گرفته که با گذر زمان نامشان بر جریده فرهنگ یک مرزوبوم ثبت و تأیید شده است. اما اکنون تلاش می‌کند با شکست این قدرت نام خود را وارد درون فرهنگ یک ملت کند.

چنان‌که بلوم گفته: «تمام پیشینیان فراموش گشته به هیولایی در خیال مبدل می‌گردند» و شاعران جدید وارد جدالی با ایشان می‌شوند؛ جدالی که دو سویه دارد: یک طرف، دلهره از تأثیرپذیرفتن و دیگرسو، نگرانی از فراموش شدن. تلاش اکنون نیز بر پیروزی در همین جدال استوار شده است. گذشته در مقامی بالاتر از رقیبش قرار گرفته و نه تنها ترسی از تأثیرپذیری ندارد، بلکه خود در جایگاه تأثیرگذاری است. گذشته خود را از فراموش‌شدگی رهانیده و اکنون است که اگر خویش را در درون فرهنگ ثبت نکند، فراموش می‌شود.

در این جدال منتقدان نقش‌های مختلفی ایفا کرده‌اند. عده‌ای به طرف‌داری از ادبیات عصرشان پرداخته و تلاش کرده‌اند تا شاعران هم‌عصرشان را برجسته کنند و ایشان را یاری دهند تا مبادا فراموش شوند. برخی نیز در مقابل شکوه گذشته سر خم کرده و احتمالاً ادبیات روزگار خویش را در برابر گذشته قابل دفاع و اعتنا ندانسته و از همین روی گذشته را برجسته کرده‌اند.

## ۱.۲ تذکره الشعرا: معاصرستیز

در قرن نهم هجری، دولت‌شاه سمرقندی اکنون ادبی خویش را به محاق فراموشی خزانده و آن را نادیده انگاشته و گذشته را شکوه‌مند جلوه داده است. او، به‌عنوان نماینده ادبیات گذشته و سنت ادبی، همه تلاشش را صرف به حاشیه‌راندن اکنون و برجسته‌ساختن گذشته کرده است. وی، هم‌چون هر منتقدی، راه‌بردهای خویش را در معاصرستیزی با اکنون ادبی‌اش به کار برده است.

معاصرستیزی بدین جهت جعل شده تا نشان دهیم عده‌ای از تذکره‌نویسان به سبب عدم هم‌رأیی و توافق با شعر معاصر (یا بخشی از آن) از معاصران خویش می‌گریزند و ایشان را نمی‌پذیرند. چنین پدیده‌ای برخاسته از فقدان است که تذکره‌نویس در اکنونش می‌یابد. او برای یافتن امر دل‌خواهش اکنون را می‌کاود، اما آن را نمی‌یابد. نایافتن منجر می‌شود که وی از ذکر معاصرانش یا بخشی از آن‌ها عزل نظر کند و به سمت دیگری سوق یابد. حرکت او یا به سوی معاصرانی است که با ایشان هم‌خوانی فکری، زبانی، و

درباب معاصرستیزی و معاصرگرایی ... (سعید رادفر و محمود فتوحی رودممعینی) ۱۰۹

ادبی دارد یا عقب‌گرد است. عقب‌گرد یعنی نپذیرفتن اکنون و اقبال به گذشته. تذکره‌نویس با اکنونش به‌ستیز برمی‌خیزد و آن را نمی‌پذیرد. درمقابل، گذشته را برمی‌کشد. دولت‌شاه از آن دست تذکره‌نویسانی است که با جریان‌های ادبی روزگارش احساس معاصرت نکرده و از ایشان گریخته است.

## ۲.۲ مجالس‌النفائس: معاصرگرا

در موازات زمانی و مکانی *تذکره‌الشعرا*، امیرعلیشیر نوایی، وزیر فرهنگ‌پرور دربار سلطان‌حسین بایقرا، با نگارش *مجالس‌النفائس* گام بلندی در دفاع از ادبیات معاصرش برداشت. او، برخلاف دولت‌شاه، گذشته را رها و خود را نماینده ادبیات روزگارش معرفی کرده است. نوایی متعهد شده تا شعر و شاعران هم‌روزگارش را برکشد و ایشان را از فراموش شدن در تلاطم تاریخ ادبیات برهاند. از همین روی، می‌توان او را معاصرگرا قلمداد کرد. از این اصطلاح نیز برای درک بهتر طرف‌داری و هم‌سویی تذکره‌نویس با جریان‌ها و شاعران معاصرش استفاده می‌شود.

هر دو تذکره‌نویس برای پاسخ‌گفتن به پرسشی که از ایشان درباره کیفیت ادبیات عصرشان پرسیده شده از راه‌بردهای گوناگونی استفاده کرده‌اند. این راه‌بردها در آثار هر دو تذکره‌نویس قابل‌ردیابی است و عمدتاً در برابر یک‌دیگر قرار می‌گیرند.

## ۳. تقابل‌های دوگانه

### ۱.۳ برتری گذشته یا اکنون

گزاره دولت‌شاه درباره وضع شعر و شاعری روزگارش شامل انتقادی سخت به جایگاه شاعران روزگارش است. او، ضمن مقایسه‌ای، گفته است که شاعران در گذشته نزد سلاطین و اعیان قدرمند بوده‌اند، اما حال پایگاهشان شکست یافته و متنزل شده است. وی از ثبت معاصرانش اعراض کرده: «اما حالات و تذکره فضلا و مستعدان این روزگار را قلم ضعیف این نحیف از عهده تحریر بیرون نمی‌تواند آمد» (دولت‌شاه سمرقندی ۱۹۰۰ م: ۴۸۲) و سرانجام به ذکر هفت نفر از شاعران هم‌روزگارش اکتفا کرده است. همین تقلیل‌گرایی دولت‌شاه در ذکر معاصرانش باعث شده نام ایشان را ذیل یکی از طبقات هفت‌گانه نیورد و خاتمه را به ایشان اختصاص دهد.

ناسازی نوایی با دولت‌شاه در بیان وضعیت شعر و غزل عصرش نمایان شده است. او نظری کلی درباره مقام شاعران ایراد کرده است: «گویندگان علم نظم و استادان فن شعر، که گوهر پاک دریای دقایق و لعل تاب‌ناک کان معانی می‌باشند، گروهی بس ارجمند و قومی بسیار شرافت‌مند هستند» (نوایی ۱۳۶۳: له). این نظر شامل پایگاه شاعران معاصر او نیز می‌شود. ذکر حدود چهارصد شاعر معاصر نشان از این دارد که ایشان مقامی مهم نزد نوایی داشته‌اند.

### ۲.۳ معما و معماسرایان

از برجسته‌ترین جریان‌های ادبی در قرن نهم معماسرایایی بوده است. خیل عظیمی در این سده به سرایش معما گرایش داشتند. برخی تخلص «معمایی» را برگزیدند (همان: ۳۴-۳۷) و عده‌ای، مانند شرف‌الدین علی یزدی، به تدوین علمی معما اقدام کردند و تألیف رسالاتی درباره این فن مرسوم شد (همان: ۲۵، ۴۹، ۵۸، ۹۶، ۲۶۶؛ واصفی ۱۳۴۹: ۳۷۳). خراسان محملی برای معماسرایان شد و از شهرهای دیگر بدان رجوع کردند (همان: ۳۷۶). پُررنگی این جریان به اندازه‌ای بود که افرادی که به این فن روی می‌آوردند به‌عنوان گروهی مستقل در هرات به حیات ادامه می‌دادند (همان). مجالس ادبی آن دوره نیز مملو بود از حضور معماسرایان و معماشکافان. معما مبدل شده بود به علم و فنی که افراد زیادی را ساعت‌ها به خود مشغول می‌داشت.

نوایی، به‌عنوان یکی از معماسرایان این قرن، تصمیم می‌گیرد بخش عمده‌ای از اثرش را به ذکر معما و معماسرایان اختصاص دهد (نوایی ۱۳۶۳: ۹، ۱۷، ۲۳، ۲۷، ۳۳، ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۳، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴). این حد از توجه به معما ریشه در علاقه‌مندی و هم‌نوای بودن نوایی با این فن دارد. واصفی توجه علیشیر به معما را چنین توصیف کرده: «در آن زمان، مقصد اقصی و مطلب اعلاهی همه اهل فضل [و کمال] بر آن مقصور [و محصور] بود که منظور نظر کیمیائثر امیرعلیشیر گردند و از برای تقرب بدان جناب هیچ وسیله‌ای برابر معما نبود» (همان: ۳۷۳).

حال اگر تعداد معماسرایان را در تذکره دولت‌شاه با مجالس‌النفائس مقایسه کنیم، کفه نوایی به‌مراتب سنگین‌تر است. تنها سه نفر هستند که دولت‌شاه به معماهایشان اشاره کرده است (دولت‌شاه سمرقندی ۱۹۰۰ م: ۳۷۸، ۴۱۲، ۴۹۶). گویی دولت‌شاه به این جریان



ادبی توجه و علاقه‌ای نداشته است. او خود سبب بی‌علاقه‌گی‌اش را چنین توضیح می‌دهد: «از این معما چندین اسم مختلف استخراج می‌شود و چون این ضعیف را درین علم چندان وقوفی نیست العهده علی المستخرج» (همان: ۴۱۳). با این توضیح دور نیست که بسیاری از معاصراییان قرن نهم از تذکره‌وی حذف شوند و او با جریان رایج در اکنون ادبی‌اش هم‌رأی نگردد و به آن التفاتی نداشته باشد. اما نوایی با ذکر آن‌همه معما و معاسرا نشان داده با یکی از مهم‌ترین جریان‌های ادبی اکنونش هم‌سو بوده و در راه دفاع و اعتلای آن کوشیده است.

### ۳.۳ عوام و توده

بنیادی‌ترین عامل معاصرستیزی دولت‌شاه و معاصرگرایی نوایی با اکنون‌شان «توده و عامه» هستند. در قرن نهم افراد بسیاری از عوام وارد عرصه‌های مختلف جامعه شدند. عرصه فرهنگ یکی از حوزه‌های مستعد برای پذیرش این طبقه اجتماعی بود. پیش‌تر زایش فرهنگ در دستان خواصی بود که محمل حضورشان عموماً دربار بود. شکاف میان ایشان و توده در حوزه‌های فرهنگی عمیق‌تر از آن بود که این دو گروه به یک‌دیگر نزدیک شوند. اما در همین دوره است که مرزهای میان آن‌ها درهم نوردیده شد و قرابت میان این دو گروه حاصل آمد.

زعامت فرهنگ را افرادی از جنس توده برعهده گرفتند و در این مورد از دربار مرکززدایی شد. این رخداد فرهنگی را چنین می‌توان تبیین کرد که شعر و شاعری در این عصر منحصر و متمرکز در دربار نیست و وارد درونه اجتماع شده و به میان توده مردم آمده است. شعر و شاعری دیگر خلعتی نبود که فقط بر تن فضلا و ادبای نام‌دار و وابسته به دربار درآید، بلکه توده مردم می‌توانستند به آن دست یازند. زندگی فرهنگی - ادبی در میان مردم عادی هرات و اطراف آن، مانند ماوراءالنهر و سمرقند، رونق داشت و ایشان هم‌چون اشراف دوست‌دار و موجد هنر و ادب بودند (واصفی ۱۳۴۹: ۱۹، ۲۰). مرکززدایی از دربار و تسری قدرت در اجتماع به شعر و شاعری محدود نبود و در دیگر حوزه‌ها مشاهده می‌شد. گویا شرایط کلی آن روزگار می‌طلبیده که افراد عادی نیز به‌عرصه آیند و بتوانند به حوزه‌هایی که قبلاً در اختیار و انحصار نهادهای مخصوص بود راه یابند. در چنین فضایی است که مرزهای میان عام و خاص درهم شکسته می‌شود<sup>۱</sup> و هم‌چنان‌که خواص در هنر و فرهنگ دخیل‌اند، عوام و توده مردم در جلوات فرهنگ حضور دارند.

از محمل‌های این جلوات می‌توان به مجالس فرهنگی و شعری پُروتنق آن روزگار اشاره کرد. این مجالس‌ها، هم‌چون دکان ملازاده مجلد یا دکان نخود بریان‌گری مولانا امانی (همان: ج ۱: ۱۳۸؛ ج ۲، ۲۹۱)، که در هرات و اطراف آن برپا می‌شد، محل هنرنمایی این قشر از مردم بوده است (بنگرید به نوایی ۱۳۶۳: ۳۰، ۴۷، ۶۴؛ واصفی ۱۳۴۹: ج ۱، ۱۷۷، ۴۰۳)؛ محل مناسبی که در آن مردم عادی و صاحبان حرفی مانند حجره‌دار، خیاط، حلواگر، کفش‌فروش، و خشت‌مال (نوایی ۱۳۶۳: ۴۶، ۴۷، ۶۷، ۷۲، ۷۹، ۱۱۸) می‌توانستند شعر بگویند.

گویا یکی از دلایل این امر گسترش سواد و علم در جامعه است. خراسان و هرات قبلهٔ تحصیل و علم‌اندوزی آن روزگار به‌شمار می‌آمدند و مدارس و خانقاه‌های فراوانی در آن‌ها دایر بود و از همین روی افراد بسیاری برای کسب علم به این مناطق گسیل می‌شدند (همان: ۶۵، ۷۲، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۷، ۱۲۰). وجود مدارس صرفاً منحصر به خراسان و هرات نبود، بلکه به‌دلیل عنایتی که از سوی اُمرا و ژعمای جامعه به ساخت‌وساز و عمارات وقفیه وجود داشت، تعداد مدارس و خانقاه‌ها در سطح ایران فرهنگی رو به فزونی می‌نهاد (همان: ۳۹، ۷۰، ۹۱؛ واصفی ۱۳۴۹: ج ۱، ۴۰، ۱۴۶؛ ج ۲، ۲۲۳، ۲۴۷، ۳۹۰). به‌تبع این فزونی عموم، مردم می‌توانستند به مدارس و خانقاه‌های سطح شهر بروند و به‌همین طریق بر شمار افراد باسواد افزوده می‌شد (رادفر ۱۳۹۷: ۷۷).<sup>۲</sup>

چنین پدیدهٔ بی‌سابقه‌ای طبیعتاً دو نگرش مختلف را برانگیخت. عده‌ای موافق حضور عوام در عرصه‌های مختلف بودند. نوایی باوجوداین که از نسب و حسب برخوردار بوده، از تودهٔ مردم فاصله نگرفته و نام ایشان را از قلم نینداخته است. امیری و کسب قدرت در هرات آن روزها منوط به جلب رضایت و پاسخ به خواسته‌های همهٔ قشرها بوده است. او به‌دلیل تشکیل یک مرکز ادبی در هرات با همهٔ قشرهای جامعه رابطه‌ای مسالمت‌آمیز برقرار و به ایشان توجه کرده است؛ به شاعران، فاضلانی که شعر می‌سروده‌اند، امیرزاده‌های خراسان، فضلا و ظرفای غیرممالک خراسان، و به سلاطین و فرزندان‌شان.

درسوی دیگر، دولت‌شاه، که یکی از امیرزاده‌های خراسان بود (نوایی ۱۳۶۳: ۱۰۸)، نگاهی تحقیرآمیز به افراد طبقهٔ فرودست جامعه داشت. وی در تذکره‌اش به‌انحای مختلف عوام را تحقیر کرده است.

### ۴.۳ سخن عوام بی‌اعتبار است

صاحب تذکرهٔ *الشعرا* سخن عوام را فاقد اعتبار می‌داند. او بارها به عدم اصالت و بی‌پایگی گفته‌های ایشان اشاره کرده است. مثلاً، ذیل شرح‌احوال ناصر خسرو می‌گوید: «آن سخنان

در باب معاصرستیزی و معاصرگرایی ... (سعید رادفر و محمود فتوحی رودمعیجی) ۱۱۳

که می‌گویند که چندگاه در طاقی نشسته و به بوی طعام زنده مانده سخن عوام است و اعتبار ندارد و این ضعیف این حالت را از محمد بدخشی سؤال کردم، فرمودند اصلی ندارد». یا در شرح احوال واسع جبلی گفته:

آنچه مشهور است که عبدالواسع جبلی در اول حال جلف و عامی بوده و آن‌ها که برو می‌بندند که در اول چگونه شعر می‌گفته سخن عوام است و در هیچ تواریخ ندیده‌ام از آن جهت درین تذکره به قلم نیامد، همانا اصلی ندارد (دولت‌شاه سمرقندی ۱۹۰۰ م: ۶۴، ۷۴؛ هم‌چنین، بنگرید به ۲۲۵، ۴۵۶).

### ۱.۴.۳ عوام نژاده نیستند

دولت‌شاه، با خط‌کشیدن میان عوام و خواص، از قدرت‌گرفتن عوام به سختی انتقاد می‌کند. وی، ضمن اشاره‌ای به قدرت‌گرفتن این گروه اجتماعی در مناصب دیوانی، که نتیجه‌ای است از باسوادی‌شان، از پادشاه عصرش می‌خواهد که این قشر را از سر مردم دفع نماید:

حق تعالی این پادشاه عادل را، که عدلش بر عدل انوشیروان مزیت دارد و سیرت پسندیده او نزدیک است به سیرت خلفای راشدین، سال‌ها بر سر امت محمد مختار پاینده دارد تا دست تطاول بداصلان و دونان را از سر رعیت کوتاه گرداند و این قاعده که جولاهه‌بچگان و روستاییان قلم استیفا به دست جفا گرفته‌اند و جمعی که کار ایشان و پدران ایشان گاوبندی بوده اکنون دم از سیاحت دیوانی و عمل سلطانی می‌زنند و درین کار نقصان دین و ملت و شکست شرع و سنت است

تیغ دادن در کف زنگی مست به که آید علم ناکس را به دست به کلی دفع فرماید. چنان‌که مشاهده می‌رود که بازاریان و عوام‌الناس و مردم دیه‌ها و صحرائشینان فرزندان خود را به علم رقوم و سیاق می‌سپارند و چون درین علم اندک مایه وقوفی نه به استحقاق یافتند به عمل‌داری مشغول می‌شوند و فساد این اراذل به مسلمانان می‌رسد (همان: ۱۷۹).

همه این خوارداشت‌ها به این سبب است که افراد معاصر دولت‌شاه از قشر عوام‌اند و نژاده نیستند. نسب نکته‌ای است که دولت‌شاه در شکوه‌مندی گذشته بر آن بسیار تأکید می‌کند. او معاصرانش را عاری از این صفت می‌بیند و گذشتگان را از آن برخوردار می‌داند. تأکید بر نسب و نژادگی گذشتگان در *تذکره‌الشعرا* پُررنگ است (همان: ۱۹۵، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۴۹، ۳۵۷، ۴۵۰، ۴۶۲، ۴۷۰، ۴۹۵، ۵۰۹، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹).

شواهد نشان می‌دهند هر دو تذکره‌نویس، به دلایل مزبور، با عوام برخورد متفاوتی داشته‌اند: یکی نتوانسته با حضور ایشان در جامعه ادبی کنار بیاید و بنابراین از ذکر ایشان گریخته و دیگری عوام را در مقام اجزای سازنده و زنده یک اجتماع دیده که حق ماندگاری در تاریخ را داشته‌اند.

### ۲.۴.۳ قصیده و غزل

در دوره مورد بحث ما، غزل قالب مسلط بوده است. عموم شاعران این قرن غزل را «حافظانه» می‌گفتند. البته، این به معنای بی‌اهمیتی قصیده و دیگر قالب شعری نبود، اما غزل توانسته بود اهمیتش را، که از قرن هفتم به بعد نصیبش شده بود، حفظ کند.

نوایی معاصرانش را، به سبب این که اغلب اقسام شعر به‌ویژه غزل را به سلاست و لطافت ترکیب اوایل رسانیده‌اند، ستایش کرده است (نوایی ۱۳۶۳: له). انتخاب‌های او از اشعار معاصرانش هر چند قصاید را شامل شده، اکثراً معطوف به مطالع غزلیات بوده است. وی سعی داشته نمونه‌های مختصری از اشعار معاصران به دست دهد و از همین روی بیش‌تر از همه به مطالع و ابتدای هر شعر توجه کرده است. در باب نقد بر غزلیات و قصاید معاصران، نوایی به صفاتی چون خوب و بد و نیک و در یک مورد غراً بسنده کرده است.

دولت‌شاه چه در نقد شعر چه در انتخاب به غزل هم توجه کرده است، اما نگاهش بیش‌تر مبذول به قصیده بوده. از میان صفاتی که برای هر دو قالب انتخاب شده می‌توان به اهمیت قصیده در این اثر پی برد. غزل در تذکره دولت‌شاه با صفاتی مانند نیکو، خوب، مستحسن، مرغوب، و نازک آمده است. اما قصیده در نظر وی از صلابت و فخامت خاصی برخوردار بوده و از همین روی به صفاتی مانند مصنوع، شریف، محکم، و بیش‌تر از همه غراً (دوازده مرتبه) موصوف شده است. اتصاف قصیده به غرابودن شباهت به «هیمنه قصیده در سبک خراسانی» دارد. دولت‌شاه در پی تداوم و بازآوری سنت گذشته بوده است. او با این عمل می‌خواسته شکوه‌مندی گذشته را به رخ آنانی بکشد که هم‌عصرش بوده‌اند. انتخاب‌های او نیز برعکس نوایی است. وی صرفاً به تکبیت‌ها و مطالع توجه نکرده؛ در عوض ثبت موجزوار مطالع و تکبیت‌ها هم‌خویش را مصروف ثبت قصاید و غزلیات آن هم به صورت کامل کرده است.

نکته درخور توجه دیگر، اشارات هر دو تذکره‌نویس به اجوبه‌های شعری است. نوایی به جواب شاعران معاصرش، چه به شعر گذشتگان چه به شعر هم‌روزگاران‌شان، از غزل و

قصیده و مثنوی گرفته تا جواب مطلع‌ها اشاره کرده است.<sup>۳</sup> دولت‌شاه نیز به این جریان توجه داشته است، اما آن را نه درباره معاصران خویش، بلکه درباره جواب‌های شعری قدما به قدما برجسته کرده است. او به جواب‌هایی که بر آثار نظامی و غزل‌های دیگران<sup>۴</sup> نوشته شده توجه داده است، اما بیش‌تر از همه سعی کرده اجوبه‌های قصاید را برجسته کند.<sup>۵</sup> قصیده در نظر وی ارجمندتر بوده و راهی برای یادآوری شکوه‌مندی و اشرافیت شاعران پیشین.

#### ۴. اشرافیت ادبی - درباری

یکی از مشهورترین گزاره‌های بازگشتیان درباره انحطاط شعر در عصر صفوی ناظر به فقدان شاهان شاعرپرور است. در نظر ایشان، رشد ادبیات در گرو حمایت اشراف و سلاطین است (فتوحی رودمعجنی ۱۳۹۷: ۵۸۱). با عنایت به همین گزاره، می‌توان دولت‌شاه را هم‌سو با مدافعان ادبیات درباری و سنت قدما دانست.

شعر گذشته مملو از ثروت و صله‌های هنگفت و بی‌حساب و کتاب بوده است. شاعران، به سبب ارتباط با دربار، از تمکن مالی فراوان برخوردار بوده‌اند. اشخاص سیاسی نیز به دلیل حمایت از فرهنگ و اعتلای آن اهمیت داشته‌اند. دولت‌شاه، به دلیل نسب خانوادگی، اشراف‌مدار بوده و در میان شاعران معاصرش عوامی را می‌دیده که اوضاع مالی‌شان اصلاً مساعد نبوده است. به همین سبب، از پذیرش ایشان سر باز زده و به همان گذشتگان پرداخته است. او از اوضاع نامساعد مالی و پست‌همتی شاعران هم‌روزگارش ناراضی بوده و بیش‌تر از گذشته یاد آورده است: «سلطان لگنی از طلا به سلمان ساوجی بخشید. تربیت سلاطین فضلا را به روزگار گذشته بدین صفت بوده» و «همت بزرگان آن روزگار چنین بوده و لطایف طبع شعرا و فضلا بدین مثابه و اکنون اگر شاعری از ممدوح خود دو خروار شلغم طلب کند، حقیر ندانند و منت دارند که تخفیف تصدیع می‌کند» (دولت‌شاه سمرقندی ۱۹۰۰ م: ۲۵۸، ۸۰).

#### ۱.۴ صله

دولت‌شاه از نخستین صفحات تذکره‌اش به سنت صله‌پردازی توجه داده است. او این سنت را به مجلس‌های پیامبر پیوند داده (همان: ۷) و به صله‌هایی که ایشان به شاعران داده اشاره

کرده است: «حضرت رسالت به صله شعری که حسّان به روز غزای خندق جهت رسول صلعم گفته بود بدو بخشید» (همان). او به پول‌های هنگفت دریافت‌شده از سوی شاعران نیز توجه داده: «از شعرای عجم استاد رودکی را امیر نصر ابن احمد سامانی صله نظم کتاب کلیله و دمنه هشتاد هزار درم نقره انعام فرمود» (همان: ۱۰؛ نیز بنگرید به ۳۳، ۶۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۶۵، ۱۷۷، ۲۶۱).

#### ۲.۴ شعر و شاعران درباری

دربارها برای توسع قدرتشان ابزارهای متنوعی را به خدمت می‌گیرند؛ یکی از آن‌ها ادبیات است. ادبیات به‌مثابه ابزاری در گسترش قدرت فرهنگی و سیاسی همیشه کارآمد بوده است. از همین روی، دربارها مملو بوده از شاعران و منشیان و نویسندگان؛ افرادی که با قصاید مدحی و تقدیم کتب به ممدوحان خویش نام ایشان را جاودانه می‌کرده‌اند. تذکره دولت‌شاه از نام این دست شاعران پُر است؛ شاعرانی که گاه مانند عنصری و معزی مرتبه «ملک‌الشعرا» بی‌یافته و گاه مداح سلطان یا افرادی صاحب قدرت و خاندان‌هایی صاحب مکنّت بوده‌اند (همان: ۱۴۲، ۱۴۹، ۲۲۵، ۲۳۹، ۲۶۴).

#### ۳.۴ جایگاه والای سیاسیون

شمار سیاسیون یادشده در تذکره دولت‌شاه فراوان است. اغراق نیست اگر بخشی از کتاب را شرح‌حال‌نگاری افراد سیاسی بدانیم. دولت‌شاه بنا را بر این گذاشته که، پس از شرح‌حال هر شاعر، زندگی افرادی مانند سلطان، امیر، وزیر، و یا یک خاندان سیاسی صاحب قدرت و مکنّت همان دوره‌ای را که شاعر در آن می‌زیسته بیاورد. در برخی موارد شرح‌حال این اشخاص مفصل‌تر از زندگی‌نامه شاعران شده است. نزدیک به ۴۵ مرتبه به زندگی افراد سیاسی اشاره شده؛ اشارتی که احتمالاً برخاسته از قرابت فکری و خانوادگی دولت‌شاه با این طبقه است. طبقه‌ای که به‌علت اشرافیت نسبی و حسبی باید در تاریخ ماندگار شوند (همان: ۱۳۰، ۱۵۳، ۱۸۴، ۲۰۹، ۲۲۷، ۲۹۲، ۳۱۱، ۳۵۰، ۳۹۴، ۴۰۷، ۴۵۳، ۴۷۳).

#### ۴.۴ شاعر قدرت‌مند است

حمایت سلاطین و خاندان‌های فرهنگ‌پرور از شاعران باعث می‌شده ایشان اکثراً ملازم و ندیم شاهان باشند و از پایگاه اجتماعی والایی برخوردار شوند. احترامی که شاعران نزد

اکابر و اعیان داشته‌اند در نظر دولت‌شاه مهم بوده است. او، که قدر این فرقه را در عصر خودش متنزل یافته و ایشان را از بی‌استحقاقان برشمرد، با حسرت از مقام ایشان در گذشته یاد کرده است. گذشته شاعرانی قدرت‌مند داشته که مورد توجه همه قرار داشته‌اند، اما شاعران معاصر دولت‌شاه در نظرش فاقد این جایگاه‌اند.

ارتباط شاعر با افراد و خاندان‌های سیاسی به او اعتبار خاصی می‌بخشیده و موجب به قدرت و مکنت رسیدن شاعران می‌شده است. هرکس در علم شعر ماهر بوده امیر قبیله و قومی می‌شده است؛ هم‌چنان‌که امرؤالقیس پادشاه بود و امیر عنصری به عهد سلطان محمود غزنوی مرتبه امارت یافت و امیر معزی را سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه منصب ندیمی مجلس خاص بخشید (همان: ۱۰؛ نیز بنگرید به ۱۳۸، ۲۱۸).

قدر شاعر در مرتبه‌ای بوده که در برخی موارد حکام و وزرا به او تقرب می‌جسته‌اند؛ «همام‌الدین تبریزی جاهی بر کمال داشت و حکام و وزرا دائم‌الاقوات در طلب صحبت او می‌بوده‌اند» (همان: ۲۱۸، ۲۷۳، ۳۰۴، ۳۱۰ و ...).

#### ۵.۴ شاعر ثروت‌مند است

قدرت شاعران صرفاً در شعر و شاعری‌شان خلاصه نشده است، بلکه وضع مالی ایشان مدنظر دولت‌شاه بوده است. شاعران در این تذکره صاحب ثروت فراوان بوده‌اند. مثلاً، منوچهری «به‌غایت متمول بود و صاحب مال بود و به شصت کله از آن شهره شده و جمیع اموال او را به سبب شعر و شاعری حاصل آمده است» (همان: ۴۰؛ نیز بنگرید به ۴۵، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۵۶، ۲۱۸، ۲۵۸، ۲۶۶، ۳۲۷).<sup>۶</sup>

همه این موارد در تذکره دولت‌شاه انبوهه‌ای است که گذشته را بر اکنون غلبه می‌دهد؛ شیوه‌ای که دولت‌شاه سمرقندی برای شکوه‌مند جلوه‌دادن گذشته از آن طرف بر بسته گفتمان‌سازی حول ادبیات اشرافی و درباری است. چنین تلاشی را شاید بتوان به ضدعوام‌بودن دولت‌شاه پیوند داد. عوام از دربار دور بودند و شعرشان کاملاً متمایز از درباریان بود. دولت‌شاه موافق شعر درباری و اشرافیت برآمده از آن بود. برخلاف آنچه درباره وی آمد، نوایی اشرافیت‌مدار نبوده و او را اصلاً دغدغه صله و صله‌دهی در سر نمی‌گذشته است. وی مختصراً به صله‌هایی که شاعران دریافت می‌کرده‌اند اشاره کرده است (نوایی ۱۳۶۳: ۱۰۸، ۲۶۴). به علاوه، شاعرانی که جایگاه والایی در اجتماع داشته‌اند به سبب شاعربودنشان نبوده است، بلکه برخی از ایشان خود در مقام و منصبی سیاسی بوده که گاه

شعر می‌سروده‌اند. او از میان افراد مختلف جامعه، که در بازارها و حِرَف مختلف می‌زیسته‌اند، در کتابش نام برده و طبیعتاً اشرافیت ایشان مدنظرش نبوده است. شاعران با پایگاه اجتماعی متوسط به دربار راهی نداشتند و بنابراین شعر را برای انگیزه‌های مالی نمی‌سرودند. نوایی از فقر شاعران روزگارش پرده برداشته است، مثل مولانا قبولی که مردی فقیر بود و در بازارچه بیرون در ملک دکان غزل‌فروشی داشت (همان: ۴۳).

## ۵. فضل متعلق به کیست؟

آنچه و آن‌که مربوط به گذشته است و دارای قدمت تاریخی است اهمیت بسیاری دارد. در فرهنگ‌های سنت‌گرا چنین اعتقادی به تقدیس و تکریم گذشته محکم‌تر است. اصطلاح پُرکاربردی مانند «الفضل للمقدم» بازگوکننده ارزش مندی گذشته است.

دولت‌شاه نیز فضیلت و تقدم را اموری مکمل یک‌دیگر می‌دیده است. به این صورت که فرد متقدم فاضل نیز هست. وی در جایی اعتقادش را چنین بیان کرده: «اگرچه امیرخسرو مقدم و صاحب فضل است، اما امیرکیبیر داد معانی داده» (همان: ۵۰۳). دولت‌شاه، که گذشته‌نگر است، قبول کرده یکی از معاصرانش (آن هم نوایی که تذکره دولت‌شاه به وی تقدیم شده) بهتر از شاعر فاضلی از گذشته شعری را گفته است. قبول فرد معاصری از طرف وی بازهم همراه اشارتی به فضل پیشینیان است.

او گاهی فضل را در نام و اسامی شاعران قرار داده است: سلطان‌الفضلا، ملک‌الفضلا، افضل‌الفضلا، و مفخرالفضلا و گاهی شاعر را با صفت «فاضل» معرفی کرده است. دولت‌شاه، که با اکنونش معاصرستیز بوده، باید گذشته را به نحوی متمایز از معاصر نشان دهد. فضیلت شاعران پیشین بسته به همان خصوصیتی است که معاصران فاقد آن‌اند: دانش و علم. نزدیک به سی مرتبه فضیلت همراه با اشاره به دانش و علم شاعر متقدم آمده است.

در باقی موارد نیز شاعر صاحب فضل یا ذوفنون بوده (دولت‌شاه سمرقندی ۱۹۰۰ م: ۸۷، ۱۵۴)، به زبان علاوه‌ای شعر می‌سروده (همان: ۴۷)، جزو صنایع بوده (همان: ۱۶۱، ۲۵۴)، یا بزرگ‌زاده و نژاده بوده است (همان: ۲۲۵، ۲۴۹، ۳۵۷، ۵۰۹). علاوه بر این دانش و علم، نظرگاه فضلا نیز مهم است و گاهی شاعر و شعر تأییدشان را از ایشان می‌گیرند (همان: ۳۴، ۴۷، ۵۷، ۱۲۶، ...).

اگر بخواهیم ردِ واژه فضل و فضیلت را در میان خیل عظیم شاعران مجالس‌النفائس بگیریم، چیز زیادی عایدمان نمی‌شود. نوایی در موارد محدودی به فضیلت شاعران



معاصرش توجه داده است. فقط شش بار فضیلت برای شاعران به کار رفته است؛ برای شاعرانی که از دانش ویژه‌ای مثل موسیقی برخوردار بوده یا ذوفنون بوده‌اند (نوایی ۱۳۶۳: ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۸۹، ۹۴، ۲۷۵).

## ۶. ترک و ترکی سرایی

از موارد متمایز و متفاوت‌کننده هر دو تذکره توجه به مسئله ترک و ترکی سرایی است. نوایی ترک بوده و *مجالس النفائس* را به ترکی چغتایی نگاشته است. او در *محاكمة اللغتين* زبان ترکی را بر فارسی ترجیح داده است. به همین دلایل، ترکان پارسی‌گو و ترکی‌سرا در تذکره‌اش بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند (در *مجالس النفائس* به ترکی سرایی ۳۶ نفر اشاره شده است). نوایی با نگارش *مجالس النفائس* به زبان ترکی و اعتنا به شعر ترکی گامی در جهت رسمیت‌بخشیدن به زبان‌های غیرفارسی برداشت.

نوایی پیوسته در پی این بوده تا به زبان و ادبیات ترکی جایگاه والایی ببخشد. از میان ۲۳ اثر او بیست اثر به زبان ترکی نوشته شده است. نظیره‌های خمسه و *منطق الطیر* را به زبان مادری‌اش نگاشته و *محاكمة اللغتين* را در برتری زبان ترکی بر فارسی نوشته است. این همه تلاش برای رهایی از سلطه زبان فارسی بوده است. زبان فارسی بدون هیچ رقیبی در حوزه ادبیات مسلط بوده است، اما نوایی با تولید آثار متنوع می‌خواسته نشان دهد که در زبان ترکی نیز امکان فراهم آوردن آثار فخیم و بزرگ ادبی وجود دارد. حتی بلاغت طبع ترکان بر عجم می‌چربد و «زبان ترکی در بیان و ادای معانی نسبت به فارسی وسیع‌تر و تواناتر است» (نوایی ۱۳۸۷: ۵۶-۵۷).<sup>۷</sup>

با این تفاسیر، انتخاب زبان ترکی برای نگارش از شاعرانی که بیش‌تر شعر فارسی سروده بودند اهمیت به‌سزایی می‌یابد. این زبان به نوایی مجال داد تا خود و جریان‌های ادبی نزدیکش را از زیر سلطه زبان فارسی رها کند. عظمت ادبیات قدیم تا آن دوره پیوسته در زبان فارسی متجلی و از طریق این زبان بر گستره فکری و فرهنگی مسلط شده بود. نوایی، برای گسستن این سلطه، زبان ترکی را برگزید تا اولاً نشان دهد زبان ترکی در حوزه ادبیات یارای مقابله با زبان فارسی را دارد و حتی بر آن تفوق می‌یابد؛ درثانی، مجال یابد تا از معاصرش و جریان‌های ادبی روزگارش مانند ترکی سرایی، معماگویی، و اشعار عامه، که در ادبیات گذشته جایگاه چندانی نداشتند، به‌عنوان رقیبی در برابر عظمت ادبیات قدیم

بنویسد. به قول کازانووا، نوشتن به زبان‌های عامیانه باعث می‌شود این زبان‌ها رسمیت یابند و سپس ادبیات‌های جدید، که خود را رقیب عظمت ادبیات‌های قدیم می‌دانند، پدید آیند (کازانووا ۱۳۹۳: ۶۰).

دولت‌شاه به ترکی‌سرایی برخی شاعران توجه داشته و از اشعار ترکی ایشان تعریف کرده است. اما اولاً، این تعداد بسیار اندک بوده (پنج نفر)؛ درثانی، با وجود سمرقندی‌بودنش ترکان را صاحب مقام و جایگاهی نمی‌دیده است. او در شرح حال نوایی می‌گوید: «با وجود ترکیت ترک فضایل نمی‌نمود و غایت هم‌تث بر آن مصروف بود» (دولت‌شاه سمرقندی ۱۹۰۰ م: ۴۹۵).

## ۷. نتیجه‌گیری

از ره‌گذر این جستار و بررسی ناسازی گزاره‌های موجود در دو تذکره از قرن نهم هجری می‌توان نتیجه گرفت و چنین به‌سوی آینده پژوهش‌های تاریخ ادبی گام برداشت که:

۱. دوره‌های تاریخی ادبی محمل تنوع و تضادند. نگارندگان با این دیدگاه هم‌سوی‌اند که در دوره‌های تاریخی یک‌سان و در حوزه‌های هنر و ادبیات امکان خلق آثاری ناهمگن وجود دارد. همین ناهمگنی موجب تنوع، تضاد، و خلاقیت فردی خواهد شد. ناسازی و فقدان وحدت میان آرای مختلف در یک دوره تاریخی نه‌تنها مشکلی ندارد، بلکه باعث ساخته‌شدن آن دوره می‌شود (Boas 1953: 250-251).

ما نیز، به‌مثابه مخاطبان تاریخ ادبیات فارسی، مباد که انتظار همگنی و وحدت میان تمام آثار ادبی در دوره‌های تاریخی یک‌سان داشته باشیم. یکی از آسیب‌های دوره‌بندی تاریخی همین بوده که قرن‌ها و آثار متنوع و گاه متضاد ذیل یک نام جای گرفته و سبک‌های خراسانی و عراقی و هندی برای اطلاق به آثار فراوان به‌وجود آمده است. چنین طریقی موجب می‌شود که نتوانیم سبک‌های فردی و خلاقیت‌های هنری و ابداعی را، که در یک دوره یک‌سان زیسته‌اند، ببینیم. مورخان عدیده‌ای به همین ورطه افتاده و سعی کرده‌اند همه آثار یک دوره تاریخی را ذیل یک عنوان برانند. برخورد با سبک هندی نتیجه چنین نگرش تقلیل‌گرایانه‌ای است. مکتب وقوع، نازک‌خیالی و دورخیالی، و چندین سبک فردی و خلاقه دیگر ذیل یک عنوان جا داده شده و توسط برخی منتقدان به انحطاط متهم شده‌اند. با پذیرش اختلاف آرا در قرن نهم، تناقض و تفاوت میان گزاره‌های نوایی و دولت‌شاه پذیرفتنی و تحلیل‌شدنی است.

۲. از قرن نهم به‌مثابه دوره تکرار یاد می‌شود. بعضی از محققان (فتوحی رودمعجنی ۱۳۹۵: ۳۸۷) غزل این قرن را متأثر از سبک صوفیانه حافظ دانسته‌اند که تجربه خلاقه‌ای در آن پدید نیامده است. عده‌ای مانند بهار قرن نهم را آغاز دوره انحطاط در ادبیات فارسی می‌دانند (بهار ۱۳۳۰: ۱۸۴-۱۸۵). این دست گزاره‌ها اگر هم درست باشند، زبای مشکلاتی در تاریخ ادبیات‌اند. مثلاً، موجد این حسن‌اند که تمام یک دوره تکرار است و چیز تازه‌ای برای ارائه ندارد. شاید چنین برداشتی باعث شود محققان بعدی، براساس گفته‌های محققان پیشین، به سراغ این دوره‌ها نروند و آن را به‌درستی نسنجند.

۳. دوره‌ها را باید به‌صورت مقطع‌تری بررسی کرد. هر بخش را با توجه به خلاقیت‌های هنری، فردی، و جمعی تحلیل کرد. مثلاً، در همین قرن نهم، معما خلاقیتی علمی و ادبی به‌شمار می‌آمده است. ترکی‌سرایی و عرض اندام توده و عوام در عرصه هنر حرکت جمعی بسیار مهم و بی‌سابقه‌ای بوده است.

۴. تذکره‌های ادبی حاوی نکات روشن‌گری هستند که بدون آن‌ها شناخت دوره‌های ادبی ناقص خواهد بود. این کتاب‌ها کمک می‌کنند تا ما چهارچوب‌های تاریخی و هنری یک دوره را با اطمینان بیش‌تری بررسی کنیم. عموم مورخان و تذکره‌پژوهان ادبی از تذکره دولت‌شاه و نوایی به‌عنوان آثاری مهم و تأثیرگذار بر تاریخ ادبیات فارسی یاد کرده‌اند. اولی گزاره‌های اصلی بسیاری از تذکره‌نویسان بعدی را شکل داده و دیگری تذکره‌ای عصری است که حاوی اطلاعات ارزش‌مند از ادبیات روزگارش است. اما هیچ‌کدام به تناقض و ناسازواری عیان میان این دو اشاره نکرده‌اند. این‌که چرا یکی صرفاً از گذشته نوشته و دیگری معطوف به معاصرانش نگاشته شده بی‌پاسخ مانده است.

۵. چنان‌که در آغاز جستار گفته شد، هر دو تذکره در مقام پاسخ به پرسش معاصر خویش نوشته شده‌اند. چنین نباید انگاشت که چون دولت‌شاه از گذشتگان می‌نویسد، پس به پرسشی از همان دوره‌های گذشته پاسخ می‌دهد.<sup>۱</sup> نوایی و دولت‌شاه در پاسخ به پرسش «اوضاع شعر و شاعری زمانتان چگونه است؟» آثارشان را تألیف کرده‌اند، اما نحوه پاسخ هر کدام متفاوت و متضاد با دیگری است. دولت‌شاه، به دلایل گفتمانی، اعم از تاریخی، سیاسی، و اجتماعی، اوضاع را نامساعد می‌بیند. از این‌رو، با اکتونش معاصرت‌ناپذیر می‌شود. ایشان را رها می‌کند و به دیگری می‌سپارد. تصمیم می‌گیرد گذشته را یادآور معاصران و مخاطبانش کند. در معاصرستیزی‌اش گذشته را به‌رخ بکشد و نهفته به قیاس آن با معاصرش پردازد. آن را برتر جلوه دهد و اکتونش را در سایه گذشته جای دهد و به‌محاق فراموشی و حاشیه براند.

برخلاف وی، نوایی طریقی دیگر در پاسخ به پرسش مزبور پی می‌گیرد. او اوضاع را مساعد می‌یابد. به معاصرش می‌گراید و به‌انحای مختلف تلاش می‌کند آن را از فراموشی برهاند. هرچه دولت‌شاه معاصرانش را نادیده انگاشته، نوایی ایشان را دیده و ثبت کرده است. او اتفاقاً از خلاقیت‌های هنری معاصرانش (معماسرایی و ترکی‌سرایی) و حرکت جمعی توده به سمت عرصه‌های فرهنگی سخن رانده است.

۶. شمس لنگرودی و دیگرانی که ورود شعر را به میان عوام دلیل رشد و گسترش شهرنشینی و رفاه نسبی طبقات متوسط در دوره صفویه می‌دانند (شمس لنگرودی ۱۳۹۷: ۲۱) در اشتباه‌اند. عرصه‌های هنر و فرهنگ در قرن نهم پذیرای توده و عوام شدند. جالب است که تذکره‌نویسان، که عموماً به بی‌دقتی و پخته‌خواری در نقل مطالب شناخته می‌شوند، به این مورد اشاره کرده‌اند.

۷. علت‌العلل اعتنای دولت‌شاه به گذشته و گریز از اکنونش در ضدیت با عوام است. او خواهان ادبیات درباری و اشرافیت برخاسته از آن است. فرار از اکنون و تخفیف آن به شکوفایی گذشته منجر می‌شود. هنگام گذشت از اکنون، گذشته هم‌چون افسانه‌ای برمی‌خیزد و جای واقعیت اکنون را می‌گیرد. نگرش نوایی به این موضوع متفاوت است. او نگرش صرفاً درباری ندارد و عوام را می‌بیند. از همین روی، به اکنونش می‌پردازد و در نتیجه واقع‌گراست. می‌شود دولت‌شاه را اصطلاحاً تذکره‌نویسی سنت/ گذشته‌گرا و نوایی را نخستین وقوع‌پرداز در حوزه تذکره‌نویسی به‌شمار آورد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. برای فهم دقیق‌تر و جامع‌تر از این تضعیف، بنگرید به منز ۱۳۹۰: ۲۵۰. هم‌چنین، برای اطلاع از شیوع مذهب عامه و ورود مردم عادی در مسائلی از قبیل ماوراءالطبیعه در این عصر، بنگرید به همان: ۲۴۹-۲۵۱.

۲. تذکره‌نویسانی چند به هجوم توده و بازاریان به سمت شاعری در دوره سلطان حسین بایقرا اشاره کرده‌اند. مثلاً، تقی اوحدی:

وی اگرچه دقیقه‌ای در تربیت اهل سخن مهم‌ل نگذاشت، اما شعر را از علم جدا کرد و هرکس که مصرعی موزون می‌گفت تربیت او می‌نمود تا شعر به خسیسان و نامستعدان افتاد. لهدا، امروز بدان درجه رسیده که باعث خواری و سرزنش، بلکه موجب عار و ننگ شده و قبل از او مردم اول

## در باب معاصرستیزی و معاصرگرایی ... (سعید رادفر و محمود فتوحی رودمعهجی) ۱۲۳

متوجه علوم شده، در جمیع کمالات تمام گشته، آخر ارتکاب شعر می فرمود [ند]. لهذا، آن قسم جماعت پیدا می شدند که شاید و باید. بعد از میرزا اگرچه شاعر بسیار به هم رسید، اما یکی به ندرت هم چو آن گروه شد و اگر شخصی هم به غلط در میان آن زمره حاصل شود، طرداً للباب، از بی قدران و ردشدگان خواهد بود (اوحدی حسینی بیانی ۱۳۸۹: ج ۲، ۱۱۶۳).

بگهوان داس هندی انحطاط شعر فارسی را به دلیل ورود همین دست افراد به دنیای شاعری دانسته است:

چون زمان سلطان حسین بایقرا، که به این فن شرق مفرط داشت، در رسید، بسیاری مردم حیرت میلان خاطر پادشاه به غیر این که استعداد در شاعری داشته باشند خوض نمودند ... از آن به بعد، مردم فرومایه بی بضاعت، برخلاف افاضل، الفاظی چند به هم بسته، اقسام شعر گفته، شریک این فن شدند و به این بیت متمسک شدند:

به یک بیت شاعر مسلم بود اگر مصرعش مصرعی هم بود

(هندی ۱۲۰۰ ق: برگ ۱۲۹)

۳. نوایی ۱۳۶۳: مثنوی ۱۰، ۱۷، ۳۲، ۶۳؛ مطلع ۱۲، ۱۹، ۴۰، ۴۱، ۴۹، ۵۴، ۶۱؛ قصیده ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۳۱، ۳۴، ۴۴، ۴۹؛ غزل ۲۱، ۳۰، ۳۵، ۳۶.

۴. دولت شاه سمرقندی ۱۹۰۰ م: مثنوی ۲۲۹، ۲۵۱، ۳۷۱، ۳۸۹، ۴۹۷؛ غزل ۲۴۹، ۲۴۴، ۴۶۸.

۵. دولت شاه سمرقندی ۱۹۰۰ م: م: ۷۶، ۹۴، ۹۸، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۴۶، ۲۴۷، ۲۶۰، ۳۸۲، ۳۹۹، ۴۲۴، ۴۶۴، ۴۸۵، ۴۹۷.

۶. دلیل دیگر این همه توجه به مال و ثروت در تذکره دولت شاه می تواند شخصی هم باشد. او به وضع مالی بدش اشاره کرده: «این دعاگو، که از آغاز تابشیر صبح سعادت این خانواده دولت را بنده زاده بوده باشد، الیوم به خاک مذلت خاک شوری لب نانی حاصل سازد و محصلان شدید و عمل داران پلید این لقمه را ازو درریابند» (دولت شاه سمرقندی ۱۹۰۰ م: ۲۹۱-۲۹۲). نوایی هم به فقر خودخواسته دولت شاه چنین اشاره کرده است: «از امارت و عظمت، که آیین آبا و اجداد او بود، گذشت و سررشته فقر و قناعت و دهقنت به دست آورد و مدت عمر به کسب فضایل و کمالات، که زیب و زینت انسان است، نثار کرد» (نوایی ۱۳۶۳: ۱۰۸).

۷. کازانوا در جمهوری جهانی ادبیات بحث مفیدی درباره تقابل زبان های عامیانه و زبان لاتین در اروپا طرح انداخته است (کازانوا ۱۳۹۳: ۶۰-۶۱).

۸. مجالس العشاق (۹۰۸ ق) و خلاصه الاشعار (۱۰۱۶ ق) داستان هایی از عشق مذكر به شاعران گذشته نسبت می دهند. مؤلفان این دو اثر به وضع ادبی رایج در روزگار خویش پاسخ می دهند و از این روی گذشتگان را با خویش هم راه کرده اند.

## کتاب‌نامه

- آذر بیگدلی، لطف‌علی بن آقاخان (۱۳۷۸)، *آتشکده آذر*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- اوحدی حسینی بلیانی، تقی‌الدین محمد (۱۳۸۹)، *عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین*، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار و آمنه فخراحمد، تهران: میراث مکتوب.
- بهار، محمدتقی (۱۳۳۰)، *سبک‌شناسی*، تهران: امیرکبیر.
- دولت‌شاه سمرقندی (۱۹۰۰ م)، *تذکره‌الشعرا*، به‌سعی و اهتمام ادوارد براون، لیدن: بریل.
- رادفر، سعید (۱۳۹۷)، «از فهم گزاره تا شناخت عصر (واکاوی ویژگی‌های دوره گذار در اواخر قرن نهم هجری)»، *تاریخ ادبیات*، ش ۸۲.
- رضازاده شفق، صادق (۱۳۱۳ ش)، *تاریخ ادبیات ایران*، تهران: انتشارات دانشگاه پهلوی.
- شمس لنگرودی، محمد (۱۳۹۷)، *شعر دوره بازگشت: (بررسی شعر دوره‌های افشاریه، زندیه، قاجاریه)*، تهران: نگاه.
- فتوحی رودمعجنی، محمود (۱۳۹۵)، *صد سال عشق مجازی*، تهران: سخن.
- فتوحی رودمعجنی، محمود (۱۳۹۷)، «دانشکده ادبیات؛ وارث زیبایی‌شناسی بازگشت قاجاری»، در: *دیهم هفتاد: مهن‌نامه استاد دکتر محمدجعفر یاحقی*، به‌خواستاری و اشراف محمود فتوحی رودمعجنی، سلمان ساکت، و اصغر ارشاد سرابی، تهران: سخن.
- کازانووا، پاسکال (۱۳۹۳)، *جمهوری جهانی ادبیات*، ترجمه شاپور اعتماد، تهران: مرکز.
- منز، بثاتریس‌فوربز (۱۳۹۰)، *قدرت، سیاست، و مذهب در ایران عهد تیموری*، ترجمه جواد عباسی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- نوابی، امیرعلیشیر (۱۳۶۳)، *مجالس‌النفائس*، به‌سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران: کتاب‌فروشی منوچهری.
- نوابی، امیرعلیشیر (۱۳۸۷)، *محاکمه‌اللغتين*، تصحیح حسین محمدزاده صدیق، تبریز: اختر.
- واصفی، زین‌الدین محمود (۱۳۴۹)، *بدايع‌الوقایع*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- هندی، بگهوان داس (۱۲۰۰ ق)، *حدیقه هنای*، نسخه کتاب‌خانه مرکزی آستان قدس رضوی، شماره ثبت: ۴۱۶۲۶.